

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بعد از این بحث هایی که شد اعلام در این جا متعرض علامات حقیقت و مجاز شدند. طبعاً این یک بحثی نیست که بحث هایی مثل بحث حوزوی ما تعبیدی باشد، این جزء مباحث زبان شناختی است و این که کیفیت شناخت لغت در هر زبانی از چه راهی امکان دارد. طبعاً در این جا بیشتر نظرشان به لغت عربی است که محل کلام در فقه است و این مسئله را در کتب اصول به این مناسبت که در فقه تطبیقات فراوانی دارد برای این که معنای مفردات را بشناسند این وسائل و علامات را، این طرق را قرار دادند و چون در فقه ما الان موارد بسیار زیادی داریم که احتیاج به این نکته دارد که تشخیص داده بشود، بحث تشخیص وضع و اینهاست مثلاً لفظ صعيد که در روایات و در آیه مبارکه آمده به چه معناست این است که این بحث را هم در اصول در ذیل مباحث وضع و مباحث لغت و مباحث ظهورات به عنوان مقدمه بحث ظهورات قرار دادند. خب بحث لطیفی هم هست. آنی که در ذهن من الان هست در حوزه های ما اولین کتابی که رسماً خوانده می شد همین کتاب قوانین است که اینها را دارد. بعد هم هست اما فکر می کنم قبل از قوانین وارد شده لکن چون مراجعه نکردم و معروف در این کتب چند مورد بود، طبعاً آن کتب سابق را حالا الان مصادرش در ذهنم نیست، در خود قوانین همین تنصیص را نقل کرده. تنصیص اصطلاحاً تصریح اهل لغت است که اهل لغت بگویند این لفظ به این معناست، اصطلاحاً معروف به تنصیص شده است، التنصیص من اهل اللغة. بعد هم صحت تبادر و بعد هم صحت سلب که علامت مجاز باشد و عدم صحت سلب که علامت حقیقت باشد یعنی هر دو را ذکر کردند، نه فقط یکی و صحت حمل که علامت حقیقت باشد و عدم صحت حمل که علامت مجاز باشد و کذلک اطراد که علامت حقیقت باشد و عدم اطراد که علامت مجاز باشد. این مواردی است.

اما در بعضی از کتب دیگر صحت تقسیم که بشود تقسیمش بکنیم این خودش علامت حقیقت است و در بعضی دیگر صحت استفهام که بشود از آن استفهام کرد، علی ای حال مواردی را در این کتب طرح کردند که عرض کردم مشهورش در این کتب حوزوی ما محدود

.....

به حوزوی ما همین چهار تاست، تنصیص است و تبادر و صحت حمل و اطراد که اینها به عنوان معرفه الحقیقه و علامات حقیقت است و عرض کردیم مرحوم نائینی هم کلاً این بحث را حذف فرمودند لکن کتاب های دیگه دارد، فرض کنید کفایه هست، شروح کفایه را آقایان می توانند بخوانند. مرحوم آقاضیا هم در مقالاتشان آوردند و آقای خوئی هم در محاضرات و الی آخره، این بحث را انجام دادند. عرض کنم راجع به تنصیص در این کتبی که متاخر ما در حوزه های ماست تعرضی نکردند. چرا؟ چون این را در مباحث حجیت و مباحث ظن، آنجا مرحوم شیخ به عنوان حجیت قول لغوی در آن جا آوردند لذا این تنصیص را از این جا برداشتند. دیگه الحمدلله فعلاً متعرض تنصیص نشدند. نه به این عنوان که کلاً حذف شده باشد بلکه در حقیقت جای بحث را عوض کردند. عرض کردیم مرحوم شیخ در باب حجیت ظن این که اصل اولی عدم حجیت است آن عناوینی را که از این اصل خارج شده ایشان در پنج عنوان آوردند که آن دفعه هم عرض کردیم در همین مجلس چون به اصطلاح خیلی روشن نیست آقایان می توانند عنوان بندی کنند. یکی حجیت ظواهر است، یکی حجیت قول اهل لغت است، ظواهر قرآن است، اجماع منقول، شهرت فتوائی و حجیت خبر واحد، این اقسام حججی است که مرحوم شیخ در آن جا دارد. یکیش هم قول اهل لغت است که آیا قول اهل لغت حجیت دارد یا ندارد؟

عرض کردم و خواهد آمد اشکال معروف را که در ذهن آقایان آمده است که معلوم نیست لغوی خبره این فن باشد مثل دکتر مثلاً، طبیب که آشنایی دارد و نکات را می داند یعنی اصطلاحاً خبره غیر از آن ظاهر می تواند به باطل آن مطلب هم برسد. ریشه های آن مطلب را درک بکند. اصطلاحاً مرادشان از خبره این است. غیر از علم است، خبر آن است که می تواند تا آخر آن ریشه ها را در بیاورد. این که کار لغوی این باشد اصولاً می گویند معلوم نیست. ظاهراً لغوی موارد استعمال را پیگیری می کند، این جور استعمال شده و این جور گفته شده، مراد آن آقا این بوده و این مطلب گفته شده اما این که تشخیص بدهند که این حقیقت است یا مجاز است اصولاً این خبرویت لغوی نیست. از خبرویت لغوی خارج است و اصولاً کتب لغت هم نیست. عرض کردم در کتبی که ما الان داریم آنی که تقریباً تصریح به مجاز و حقیقت دارد همین اساس البلاغه زمخشری است. البته مثل مفردات راغب که قبل از ایشان است دارد اما او بیشتر به تحلیل افرادی پرداخته است، تحلیل افرادی هم اخیراً متعرضش شدیم اما در کتاب اساس البلاغه دارد و من المجاز و من المجاز. ایشان تصریح

می کند به معنا. کلامی که هست این است که حجیت این قول ایشان معلوم نیست چون تشخیص ایشان که این معنا حقیقی است یا معنا مجازی است این تشخیص خیلی روشن نیست.

یکی از حضار: این هم عرفی است دیگه. عرف می بیند مجازی است.

آیت الله مددی: از کجا؟ عرف که مجاز و حقیقت سرش نمی شود. عرف استعمال می کند.

یکی از حضار: خودمان هم جزء عرفیم دیگه.

آیت الله مددی: می دانم. حالا ایشان می دهد از قبل خبر بدهد که مثلاً در سیصد سال قبل هم این طور بوده. عمده اش این است.

عرض کنم که البته این سنخ بحث که حجیت، اولاً یک نکته ای را به طور کلی هم در این جا و هم در غیر این جا نظر بگیرید. ما اصولاً در بحث هایمان گاهی اوقات تعبیر به تعبد یا حجیت می کنیم. این یک اصطلاح غیر از آن اصطلاح تعبد و حجیت در مثل خبر واحد اصطلاح در حقیقت این است مراد از حجیت این است. ما یک جهتی و یک زاویه ای از بحث را نگاه می کنیم. اگر ما بخواهیم به مطلب از آن زاویه، فقط از آن زاویه معین برسیم این را اصطلاحاً حجیت یا تعبد می گویند اما اگر همان زاویه را یکی از شواهد قرار بدهیم این دیگه تعبد نیست یعنی نکته اساسی فرق این است.

ببینید مثلاً وثاقت راوی یا به اصطلاح بنده صفات راوی یا به قول آقایان وثاقت مخبر یا وثوق مخبری، اصطلاحات مختلفی دارند، این را اگر شما بخواهید از زاویه وثاقت و صفت راوی به یک خبر نگاه بکنید و از همین زاویه آن خبر را ارزیابی بکنید تعبد و حجیت می شود یعنی اگر شما وثاقت راوی را دیدید مثل مرحوم آقای خوئی فرض کنید. وثاقت راوی را دیدید و از این زاویه بخواهید حکم بکنید که این خبر مقبول است یا مقبول نیست تعبد می شود اما اگر شما صفات راوی را دیدید و وثاقتش هم دیدید جهات دیگرش هم ملاحظه کردید، فقط وثاقت نیست. شما در حقیقت از این زاویه می خواهید به مجموعه شواهد در خبر برسید، این دیگه خیلی آن طور تعبد مثل اول نیست. فرق این دو تا کمی خفی است و باید دقتی بشود مثلاً الان عده ای کتاب های رجال مختصر نوشتند مثل وجیزه علامه، فلان ثقة، فلان ممدوح، فلان ضعیف، فلان. چرا؟ چون اینها زاویه تعبد زدند یعنی از زاویه تعبد نگاه کردند، به مجرد این که ثقة باشد قبول

.....

بکنند، حسن باشد متوقف بشوند. ضعیف باشد قبول نکنند، رد بکنند و إلى آخره. این می شود تعبد یعنی فقط نکته را روی وثاقت بردند اما اگر شما الان مسئله حجیت خبر را پیش اهل سنت هم می بینید. بحث های رجالی هم می بینید لکن در بحث های رجالی ایشان به همین وثاقت و اینها اکتفا نمی کنند مثلاً می گویند این وقتی که از فلانی نقل می کند احادیث منکر نقل می کند. از فلانی نقل می کند خوب است. می گوید ثقةٌ یا می گوید حسنٌ یا کذا لکن وقتی که، ببینید در عین حالی که می آید حالات و صفات آن را نگاه می کند روایات آن را هم بررسی می کند. این آقایانی که می آیند وجیزه می نویسند یعنی نحوه رجالی را که الان ما می نویسیم زاویه تعبد است، روی کلمه وثاقت رفتند اما اگر ما آمدم و روی کلمه وثاقت رفت لکن اضافه بر وثاقت چیزهای دیگر هم درست شد این دیگه فقط وثاقت مخبری یا صفات راوی نیست، این زاویه عوض می شود. در بحث فهرستی هم همین طور است. ما اگر آمدم گفتیم چون در یکی از کتب مشهور یا کتب اربعه هست این حجت است مثل اخباری ها. این تعبد می شود اما وجودش را در یکی از کتب اربعه یا در وجودش در یکی از کتب مشهوره را نگاه بکنیم به عنوان یک شاهد تعبد نمی شود، می شود جمع شواهد، یکی از شواهد این است یعنی آن نکته اساسی فرق در این جاست. آن برخوردی که در طول تاریخ داشتند در این جاست. آن نکته اساسی این است و این که می بینید که الان مثلاً عده ای از علمای ما موجز و وجیز می نویسند. فقط می نویسند ثقةٌ یا لیس بثقةٌ، یا ضعیفٌ یا ممدوحٌ، اینها چون زاویه تعبد دارند. حالا نمی آید تصریح بکنند که من زاویه تعبد دارم. اما اینها خواهی نخواهی زاویه تعبد است.

و اهل سنت با این که برگشتند به بحث های رجالی. البته زاویه آنها عدالت است نه وثاقت. به خاطر آیه نباء، إن جئکم فاسق نباء، آن زاویه ای را که آنها دیدند عدالت و ضبط است. عرض کردم کل خبر یرویه عدل ضابط عن مثله إلى آخر الاسناد من غیر شذوذ و لا علة، این تعبیر صحیح پیش مشهور اهل سنت است. صحیح بخاری و دیگران بر این اساس نوشته شده است. تدوینش بر این اساس است. حالا طبعاً به این صحیح بخاری هم در موارد نسبتاً زیادی اشکال شده که ممکن است این ضابطه ای که گفتند صدق نکند. آن بحث های خودش است که آقایان به آنجا مراجعه بکنند و طبعاً آقایان هم جواب دادند، این طور نیست که اشکال شده باشد. دیگه همین طور این اشکال و جواب همین طور هست، إلى یومنا هذا برقرار است. همین الان هم عده ای باز مناقشاتی در اسانید بخاری دارند. همین الان.

عده ای هم به شدت ایستادند و دفاع می کنند و آن را قبول نمی کنند. حالا این بحث خودش است اما این نکته را دقت بکنید. در تنصیص اهل لغت هم دقیقا همین طور است. اگر شما تنصیص اهل لغت را از همین زاویه ای که ایشان اهل لغت یعنی لغوی خیبر است و خبره است. مثل دکتر است به اصطلاح. مثل طبیب است، آشنایی دارد. زوایای کار را می داند. این حجیت و تعبد می شود، پس سرّ این که مرحوم شیخ هم این را در باب حجیت امارات نوشته، در باب امارات منصوص نوشته نکته اش این است. روی این جهت است اما همین زاویه تنصیص اهل لغت را شما اگر آمدید بررسی کردید اولاً اهل لغت مال چه زمانی است؟ اولاً اصولاً به طور کلی من عرض کردم تاریخ تدوین لغت پیش عرب با صدر اسلام بیش از ۱۵۰، ۱۴۰ سال فاصله دارد. خب طبیعتاً لغت در زمان عوض می شود. یعنی لغت عرب در زمان نزول قرآن یا روایات رسول الله تنظیم و تدوین نشد و طبعاً من سابقاً هم توضیح دادم خود تدوین خیلی تاثیرگذار در تثبیت لغت است. خیلی تاثیر دارد یعنی تدوین بشود لغت را ماندگار می کند، به خلاف این که فقط لهجه باشد و صحبتی که بین مردم باشد. به حسب زمان عوض می شود. لغت عرب اصولاً قبل از اسلام تدوین نشده بود. دقت می فرمایید؟ مضافاً به این که اختلاف عشائر و اختلاف اماکنشان، البته در آن زمان نزول اسلام تقریباً لغت عرب این طوری بوده که از یمن شروع شده بود. جزیره العرب را طی کرده بود، کل عراق را هم نگرفته بود. تقریباً می شود گفت تا حدود حیره مثلاً که الان نزدیک نجف است، این تا این حدود آمده بود یعنی لغت عربی همان اوائلش تا این حدود بود، طبعاً بعد پخش شد. مثلاً فرض کنید بعد کل عراق را گرفت. بعد به مصر و سوریه رسید. این ها اصلاً لغت عربی نداشتند و این تدوین لغت را عرض کردیم از اوائل کار اهل کوفه در حدود سال های ۱۴۰، ۱۵۰ شروع کردند و اهل بصره. این که خرج من البادیة، مراد از بادیة در اصطلاح اهل لغت یعنی مابین بصره و کوفه. اینها برای ضبط لغت می رفتند به مابین بصره و کوفه به صحرا، با بادیة نشین ها می نشستند و شعری هم که در آن زمان گفته شده بود و نقل شده بود که عرض کردم در الکتاب سیبویه ۱۰۵۰ بیت شعر آورده برای استشهاد به لغت. اینها شروع کردند ضبط کردن. این ضبط از آنجا شروع شد. ریشه های ضبط آنجاست. حالا بعد چه تحولاتی شد، کم و زیاد شد حالا بعدی هاش پس اساساً اگر کسی در اصطلاح، همین کتاب العین در نیمه های قرن دوم است که خلیل نوشته یا الکتاب سیبویه، می گویند متوفای ۱۸۳ است. علی ای حال تدریجاً این کار شروع شد، هم

.....

با شعرشان و هم باز عرب هایی که بودند. البته به خاطر آمدن زمان بنی عباس از همان ابتدا در زمان بنی عباس فارس ها یعنی برامکه تاثیر فراوانی هم در حکومت و هم در وضع اجتماعی داشتند این منشا شد که دیگه استشهداد به خیلی از جهات خواهی نخواهی خودش را از دست بدهد. اگر میرفتند به جهات دور بود، البته ابن جنی که در قرن چهارم است در جزیره یا در شمال عراق یک عربی را پیدا کرده می گوید این خیلی صریح است. از او می سوال می کند، ایش تقول، ایش یعنی آی شیء، در همین خصائصش دارد. من تا جایی که دیدم این است. حالا یادم نمی آید بعدها هم باز عربی را پیدا کردند که از او سوال بکنند یا نه.

علی ای حال این تدوین یک شکل خاص خودش را گرفت. ریشه هایش معین است. تاریخش معین است، این طور نیست که ما زاویه قول لغوی را یک زاویه حجیت قرار بدهیم. آن نکته اساسی این است. آن زاویه اساسی این است، نکته اساسی این است. یک زاویه ای نیست که بگوییم ما اگر از این زاویه نگاه کردیم پس تعبد دارد. این مثل قول رجالین اهل سنت است. به زاویه رجال نگاه کردند لکن به مجرد وثاقت و عدم وثاقت اکتفا نکردند، ما الان عده ای از ما از زاویه رجال را به زاویه حجیت تبدیل کردیم، آن نکته اشتباه نشود. روشن شد؟ لذا الان کتاب ها می نویسند ثقة حسن ضعيف ممدوح یعنی این زاویه برایش کفایت می کند، تا گفت ثقة تمام شد. و این اشتباه نشود خود اهل سنت هم این طور نبودند، زاویه فهرستی هم همین طور است. مثل اخباری های ما که می گویند همین که از کتب اربعه شد تمام شد، این زاویه را که دید تمام شد. در صورتی که عرض کردیم این زاویه یک قسمت از کار است. اگر دنبال شواهد دیگر هم رفتیم و مصادرشان که بالاخره کتب اربعه از آسمان نیامده. بالاخره مصدر داره، نسخه داره، نسخه شناسی داره. این دیگه از زاویه تعبد خارج می کند، این نکته فنی در ذهن مبارکتان باشد راجع به تنصيص اهل لغت. البته عرض کردم بعدها طبیعتا لغوی ها کار های بیشتری کردند، یک مقدارش آمیخته شد با یک نوع تفکر عقلانی. یک مقدارش با تمدن ها آمیخته شد و فرهنگ هایی که داشتند. خب طبیعتا کارهای بهتری شد. بعدها هم که اخيرا باشد خب یک مقدار ریشه های بحث را توسعه دادند، فرض کنید لغت عرب را در همین محدوده ای که من به شما عرض کردم بررسی نکردند. تمدن های معاصر آنها و تاثیراتی که تمدن های معاصر آنها داشت، مخصوصا حبشه. حبشه در اصطلاح تاریخ روایت ما ساحل شرقی آفریقا است. اصطلاحا این طور است. الان ممکن است که ما حبشه را

.....

به کل آفریقا بگوییم لکن در اصطلاح ساحل شرقی است چون این ساحل شرقی که از باب المندب شروع می شود آخر دریای سرخ یا دریای احمر یا به قول قدیمی ها قلزم، قلزم همین دریای سرخ است. از آن جا تا خلیج عقبه شروع می شود این به اصطلاح ساحل شرقی آفریقا حساب می شود. این ساحل شرقی آفریقا محل آشنایی مسلمان ها بود، بعد داخل آفریقا حساب نبود. ساحل غربی هم که به اقیانوس اطلس می خورد آن هم در حسابشان نبود. اصلا اطلاع به آن نداشتند. این اطلاق کلمه حبشه و طبیعتا از این حبشه یعنی تقریبا این جور بود که این طرف یمن بود یا همین حجاز بود. حجاز از کلمه حاجز به معنای مانع است یعنی حاجز فاصل بین دو چیز. چون خود مرکز عربستان خیلی پست بود نزدیک های دریای سرخ کوه هایی بود که بعد از این کوه ها به دریا می خورد. این منطقه کوهستانی را اصطلاحا این منطقه کوهستانی تا دریا را حجاز می گفتند، حجاز یعنی حاجز مابین بحر و مابین خود داخل که مکه هم در حجاز است. لذا فاصله مکه با دریای سرخ هفتاد کیلومتر است یعنی تقریبا ساحل دریای سرخ حساب می شود. این ساحل شرقی ابتدئا قبل از اسلام مرکز تمدن بسیار قوی و مقتدر ثمود بود، ثمود حدود ۸۰۰ سال، سیصد سال قبل از مسیح، پانصد سال بعد از مسیحیت در این منطقه که شمال یمن می شود و تا حدود شمال دریای سرخ می خورد در اختیار ثمود بود که تمدن بسیار قوی هم بود، حدود ۸۰۰ سال تمدن اینها بود. اینها بیشتر در همین منطقه حجاز بودند. مکه هم در منطقه حجاز است اما فرض کنید مثلا ریاض، ریاض در نجد است. ریاض مرکز عربستان در نجد است. و مناطق سرسبزی که در جزیره العرب بود یکی یمن بود و یکی هم همین منطقه حجاز بود. البته حجاز مناطق کوهستانی داشت که از بقیه مناطق عربستان مرتفع تر بود. یا همین طائف، طائف مرتفع ترین کوه در کل جزیره العرب بود. تنها مکانی هم بود که به اصطلاح خودشان در زمستان آب یخ می بست، هنوز هم خیلی سرد است اما فکر نمی کنم یخ ببندد. به هر حال این شکل جغرافی منطقه عرب و کیفیتی که اینها محل حاجت بود.

بعدها طبعاً با آمدن تمدن های جدید و فرهنگ های جدید، بررسی های علمی یک مقداری علوم یونانی که وارد شد و کارهایی که خود مسلمان ها کردند. مخصوصا در مثل بغداد و اینها چون بغداد آن وقت بزرگترین شهر دنیای آن زمان بود، به استثنای مثل چین قسمت هایی از هند و مصر هم تا حدی که مرکز تمدن بود، بزرگترین شهر بود، اینجا که آمد خیلی باهمدیگر بررسی شد، خیلی رویش کار شد،

انصافا کار فراوانی شد و نتایج اینها یک نتایجی بود که خیلی دقیق و فنی بود. شاید مثلا بهترینشان همین کتاب خصائص ابن جنی باشد که خیلی ظرائفی دارد و نکات لطیفی دارد. این تدریجا بعد منتقل شد به کتاب هایی مثل مفردات راغب، بعد به کتاب هایی مثل اساس البلاغه زمخشری و الی آخره که حالا من نمی خواهم تاریخ لغت را بگویم. غرض این نکته را که ما بیاییم بگوییم تنصیص اهل لغت تعبد می آورد نیست. آقایان از این راه اجمالی گفتند که اهل لغت شانش خبرویت نیست، اهل لغت شانش موارد استعمال است و موارد استعمال اعم از حقیقت و مجاز است، شان اهل لغت نیست لکن این طور نیست انصافا اهل لغت من حیث المجموع، اولاً یکنواخت نیستند، حتی اخیرا کتاب هایی چاپ شده که سابقا نبود. یکنواخت نیستند. همین کتاب های لغوی معروف، فرض کنید مثلا ابن سیده انصافا یک لغوی بسیار مقتدری است، صاحب المخصص و المحکم، و خود زبیدی در تاج العروس، این هم انصافا مرد ملایی است یعنی فرض کنید در لسان العرب این دقت و ظرافت را احساس نمی کنیم، بیشتر نقل از دیگران دارد اما در مثل تاج العروس چرا، یعنی این جور نیست که تا گفتیم در کتاب لغت آمد تمام شد. روشن شد؟ حجت و این زاویه. این زاویه را که گفتیم تمام شد نیست، این هم که آقایان در این جا نوشتند یا در مبحث حجیت قول لغوی نوشتند که قول لغوی حجیت ندارد به این عنوان هم نیست. نه این طوری است و نه آن طوری است، نه این خیلی دقیق است و نه آن خیلی دقیق است، لغوی ها هم مثل بقیه انسان ها دارای درجات مختلفی هستند، مطالب مختلفی دارند، نقل هایی که دارند و مصادری که دارند. گاهی مصدري که داشتند اصلا نسخه غلط بوده. از جایی نقل شده. اینها همه چیزی است که الان اگر کسی حال داشته باشد پیگیری بکند خیلی راحت است. در سابق چون واقعا نبود و واقعا هم وسائل نبود هی معیارهای حجیت زیاد شد. وقتی وسائل باشد خواهی نخواهی معیار های حجیت رو به کمبود می گذارد و آن معیارها تبدیل به شواهد می شود. آن چه که الان ما داریم این است. معیار حجیت تبدیل به شواهد حجیت بشود.

یکی از حضار: کانه رفتند از دل روایت گفتند این را حجت قرار داده است

آیت الله مددی: یعنی فرض کنید مثلاً کتاب هایی که در اختیارشان بود محدود بود. الان در اختیار شما قرب الاسناد هست آن وقت نبود. دعائم الاسلام هست آن وقت نبود. فرض کنید کتاب های دیگری است که آن وقت کلاً اصلاً نبود. نسخه های خطی تازه ای پیدا شده که آن وقت اصلاً نبود،

یکی از حضار: شما می گوئید ریشه این که اینها حجیت گذاشتند نبوده؟ در صورتی که خودشان این جواری نمی گویند، می گویند ما رفتیم دیدیم در زمان معصوم یک کنشی انجام شد، یک سیره ای وجود داشت.

آیت الله مددی: آن راه چه بود؟ در کافی آمده است، اصلاً عرض کردم مرحوم علامه رحمه الله، خبر واقعا این تعجب آور است. همین مختلف را چون من روی آن کار کردم اصلاً از کافی نقل نمی کند. خبر خیلی اثر می کند. الان بعضی احادیث را ایشان نوشته ضعیف است چون ایشان از تهذیب و فقیه آورده است. همان حدیث با همان سند در کافی است و صحیح است، خبر شان علامه اجل از این حرف هاست اما این هست، واقعیت علمی است، چکارش بکنیم؟ شما مختلف را نگاه بکنید ایشان اصلاً از کافی نقل نمی کند. خبر این واقعیت علمی است، چرا؟ چون در ذهنشان بود آن چه در کافی هست در فقیه آمده، به استثنای اصول و روضه، آن چه در کافی هست در تهذیب آمده. نه این که اینها کوتاه آمدند، دقت بکنید! نه اینها که خدای نکرده اینها مقصرند، این ذهنیت در آن ها بود. یک دفعه خدای نکرده بعضی ها می آیند اهانت می کنند و حرف های مفت می زنند، در ذهنیتشان بود آن چه که در کافی هست در تهذیب آمده است. شما الان به کافی مراجعه بکنید، همین آقایان ما الان به وسائل مراجعه می کنند. حالا شما بیاوید در وسائل به کافی، می بینید متنش با وسائل فرق می کند، آیا آقایان ما کوتاهی کردند؟ نه تصویر کلی

یکی از حضار: زمان آقای خوئی وسائل گسترده شده بود.

آیت الله مددی: خبر نشد دیگه. عملاً نشد.

فرض کنید مثلاً همین کتاب جعفریات، خبر آقای خوئی نقل می کنند از همین نقل مرحوم حاجی نوری در مستدرک، اما خود ایشان راجع به جعفریات تحقیقی کرده باشند نه، خبر هست دیگه چاپ شده، تصادفاً در این مسئله اقامه حدود ایشان می گوید این مطلب در جعفریات

آمده و مرحوم نجاشی هم کتاب جعفریات را که اسم برده، کتابی که این روایت در آن باشد چون کتاب جعفریات کتاب هم هست، نیست پس، مرحوم آقا سید احمد خوانساری در جامع المدارک خب ایشان جواب می دهد که حالا ممکن است که نجاشی همه کتب را درست نیاورده یعنی اینها یواش یواش به این فکر افتادند خب جعفریات در کتاب مستدرک بود. اصلا اینها بررسی بکنند که این نسخه جعفریات چطور دست ایشان رسیده است، چطور دست صاحب مستدرک رسیده است؟ خب هست، چاپ شده، چیزهایی که چاپ شده را نمی شود کم و زیاد بکنیم یعنی این که بیایند تاریخ جعفریات را اصلا چطور به ما رسید، اصلا چرا قبول افتاد، چرا قبول نیفتاد، قبول بکنیم، قبول نکنیم این را، اینها چرا؟ چون اولاً ایشان که کلاً از زاویه حجیت و وثاقت مخبری به قول آقایان نگاه می کند. ایشان وثاقت راوی را نگاه می کند و طبیعتاً خیلی خلاف قاعده هم شده که اینجا از کتاب نگاه کردند در نجاشی اسم نبرده، دقت می فرمایید؟ این را خوب دقت بکنید به هر حال این سنخ کار یک چیزی نیست که ما، البته خود آقای خوئی بعضی جاها نوشتند که اگر ما مطلبی را در سند می گوئیم در وسائل نیست خود مصدر مراجعه کردیم اما شما الان خودتان یا یک تحقیقی از وسائل بشود که وسائل را دوباره با مصدر اولیه اش مقارنه بکنند فرق خیلی زیاد است، خیلی بیش از این حرف هایی است که نوشته شده. یک چیزی نزدیک ۹۰ درصد فرق است، خیلی بالاست، نسبت خیلی بالاست. خب نوشتند دیگه. این حالت چرا؟ چون همان زاویه حجیت. حالا اگر شما زاویه شواهد رفتید.

یکی از حضار: یعنی نود درصد آنی که در وسائل است فرق می کند؟

آیت الله مددی: بله.

خدا رحمت کند آقای ابطحی هم می فرمود در اجتهاد مشکل دارد کسی به وسائل مراجعه بکند. و صاحب جامع الاحادیث مرحوم آقای بروجردی بیشتر روی مصادر کار کردند، البته این هم نکته فنی دارد، نه این که حالا خیال بکنید صاحب وسائل تسامح دارد. ایشان متنی را که از کافی بوده نقل کرده، می گوید و رواه الشیخ باسناده نحوه، یا مثله، دو تا تعبیر دارد. چرا؟ چون عرض کردیم امثال صاحب وسائل به حدیث از زاویه فقاهاست نگاه کردند، شما به حدیث از زاویه حدیث نگاه بکنید یک جور می شود. از زاویه فقاهاست. زوایای بحث

عوض شد، مرحوم آقای بروجردی چون مستقلاً روی حدیث کار کردند به حدیث از زاویه حدیث نگاه کردند. این دو تا زاویه است اگر شما به حدیث از زاویه حدیث نگاه کردید خواهی نخواهی اختلاف نسخ همه را می نویسید، اما به حدیث از زاویه فقاقت نگاه بکنید شما بیشتر دنبال مضمون و استفاده حکم هستید. حالا این یک کلمه اش تعبیرش اینجا یکمی این جور باشد یا آن جور باشد آن بحث دیگری است و عرض کردیم این مسئله که بررسی متون احادیث و مقابله اینهاست آنی که ما اول بار. مثلاً آنی که تهذیب با بقیه کتب، با فقیه و با کافی اختلاف دارد خب این هست دیگه. این را ما اولین بار در کلمات شهید ثانی در قرن دهم دیدیم. شهید ثانی متفطن شدند که عبارات تهذیب گاهی با کافی نمی سازد. با فقیه نمی سازد. حدیث ظاهراً سندش یکی است که اخیراً نمونه هایش را مثال زدیم و عرض کردیم. این مطلب را مرحوم شهید ثانی نوشته و پسر ایشان هم در منتقی مقابله کرده است که ای کاش این مقابله بعد ادامه پیدا می کرد که بعد نشد. یک حدیثی را که مثلاً از کافی می آورد می گوید در تهذیب این طور است. مقابله متن با همدیگر، خب این در قرن دهم و یازدهم است. اوائل یازدهم وفات ایشان است.

غرض یک نکته اساسی را دقت بکنید آن مطلب این است که این دلالت بر کوتاهی نیست، دلالت بر تساهل نیست، زاویه دید عوض شده است. شما الان زاویه دیدی که هست مثلاً در مجمع البحرین این طور نوشته. تصادفاً مجمع البحرین در شرح روایات و معنای لغوی نسبتاً کتاب درجه سه و چهار حساب می شود، حالا تعبیر ضعیف نمی کنم، خب دیگه کتاب های خیلی، خود ماها هم داریم که بهتر از مجمع البحرین است. حالا غیر از اهل سنت که زیاد دارند. غرض این که ارزیابی اینها و تاریخ اینها یک امر تقریباً الان واضحی است چون در حوزه های ما این کار نشده خیال می کنیم که اگر کسی بخواهد این کار را بکند باید عمری بگذارد و سی چهل سال روی لغت کار بکند. این کارها الان زیاد شده و بررسی های جنبی شده، نکات مختلفی را بررسی کردند و فرض کنید همین رجالی را که ما نوشتیم ما فقط از همین زاویه. همین عمرو ابن شمر را که الان ضعیف می دانند خب من عرض کردم نجاشی فرموده ضعیف، ایشان ضعیف است. بعد که آدم نگاه می کند، حتی اهل سنت با این که ایشان متهم به خط غلو است. اهل سنت بعضی از حالات ایشان را بیشتر از ما آوردند. این هم خیلی عجیب است. من جمله از آن موذن مسجدش نقل می کند که من سی سال مراقبت نکردم که قبل از عمرو ابن شمر به

مسجد بروم برای آمادگی به اذان، هر وقت رفتم دیدم عمرو ابن شمر قبل از من به مسجد آمده. هر وقت که من رفتم، خب ایشان متهم به غلو هم هست. جزء اصحاب غلو پیش ماست. در تصنیفش جزء اصحاب غلو است. خب یک شخصی که این قدر ملتزم به نماز و مسجد بوده، آن غلوی که ترک نماز و مسجد می کرد به این انطباق ندارد. خواهی نخواهی اصلاً این شخص معقول نیست. حالا ما این را ننوشتیم. حالا خیلی تعجب آور است. این در مصادر ما نیامده است. اما در مصادر اهل سنت این مطلب نقل شده و الی آخره. یعنی می خواهم بگویم جهاتی را که ما الان مطلع می شویم. این آقایانی هم که الان غالباً رجال نوشتند شاید بعضی هایشان نوشته باشند. متعارفشان، اسم نمی برم. چنین مطلبی را ننوشتند، فقط اکتفا کردند به کلام نجاشی که ایشان ضعیف است. ببینید این زاویه بحث را. من امروز نکته ای را خدمتتان عرض کردم که خیلی مهم است.

یکی از حضار: به هر حال اگر شما نجاشی را در رجال خبره می دانید در لغت هم کسی که سی سال کار کرده خبره می دانید. از این جهت تفاوتی ندارند.

آیت الله مددی: خب خبرویتش را هم، حالا فرض کنید اسم نجاشی را می برید، انصافاً دوران امر بین نجاشی و شیخ طوسی در فهرست باشد نجاشی خیلی قوی تر از ایشان است اما این که نجاشی اشتباه ندارد؟ دارد،

لذا من هم به شما عرض کردم اهل لغت هم یکنواخت نیستند، ابن سبیه خیلی دقیق است، راغب در این مفردات دقیق است. البته مفردات فقط مربوط به قرآن است. زمخشری تا حدی. البته آن قدر قوی نیست، حتی فائق که در غریب الحدیث است به نظر من ضعیف تر است. یعنی کمتر از نهاییه ابن اثیر است. با این که زمخشری فوق العاده امام فی اللغة معذک ایشان الفائق فی غریب الحدیث دارد مثل نهاییه ابن اثیر. فکر می کنم نهاییه ابن اثیر بهتر باشد. قوی تر است.

اینها چیزی نیست که ما این را زاویه حجیت قرار بدهیم، همه اینها بشرند، همه این ها دیدگاه معینی دارند. خبرویت یک مفهوم نسبی است. شما هم که دکترا می روید یک عنوان خاصی دارد. یکی ممکن است تا ده درجه رفته، یکی پانزده درجه، یکی بیست درجه. خبرویت یعنی به عمق بحث و ریشه های بحث رسیدن. این ریشه ها را بعضی ها ممکن است بیست درصد ریشه ها را دیده، بعضی ها

ممکن است پنجاه درصد، هشتاد درصد و هلم جرا و لذا بیاییم یکنواخت بگوییم اینها ساقطند یا یکنواخت بگوییم اینها قابل قبولند انصافاً این دور از علم است. شواهد این ها موجود است، کتاب هایشان موجود است، آشنایی ما با لغت و تاریخ لغت اگر باشد کاملاً اینها یک حلقه ای است، یک سریالی است. یک سلسله ای است، یک زنجیر واری است که می شود جایگاه آنها را تشخیص داد، و بعبارة اخرى قول اهل لغت را به عنوان یک شاهد قرار دادن حرف خوبی است لکن شواهدش مختلف است. شاهد قوی داریم و شاهد ضعیف داریم اما به عنوان حجیت چون زمان هایشان متفاوت است، مصادر کارشان متفاوت است. فرض کنید الان کسی بخواهد بنویسد یک جور است. کسی که دویست سال قبل بوده، هزار سال قبل بود، طبیعتاً فرق می کند. هم مصادرش فرق می کند و هم قابلیت علمی خودش، آن قدرت علمی خودش و قابلیت فهمی که دارد. عده ایشان خیلی ذوق در همین لغت هم فلسفی هستند، همین شرح ابن ناظم را نگاه بکنید، خیلی جنبه های فلسفی و عقلانی دارد، به خلاف شرح ابن عقیل که خیلی ساده و روان است و به خلاف شرح ابن هشام به نام اوضح المسالک که موجز است، شرح ایشان خیلی موجز است. این قدر موجز است که حتی متن الفیه را هم نیاورده است. فقط توضیح داده است. اوضح المسالک الی الفیه ابن مالک. انصافاً با ایجازش بسیار پخته است و لکن لغوی است، کاملاً نحوی است. کاملاً من از یکی از شاگردان، خودم نشنیدم، از ادیب، استادمان آقای آقا شیخ محمد تقی می گفت که باید سیبویه از تو قبرش در بیاید پای منبر ابن هشام بنشیند و مغنی را پیش ایشان بخواند. انصافاً ابن هشام در نحو فوق العاده است یعنی نمی شود انکار کرد. یعنی قابل قیاس با بقیه که شروحاتی بر الفیه نوشتند نیست. با این که خیلی موجز است. این خیلی شرح موجزی است، متن اصلی کتاب اوضح المسالک لکن کاملاً واضح است پختگی ایشان، خبرویت ایشان در نحو، احاطه ایشان، کاملاً واضح است. حالا من نمی خواهم وارد این بحث ها بشوم و مقایسه بکنیم چون خیلی هم حال مقایسه ندارم.

غرض این است که این که تنصیص را مطلقاً قبول بکنیم یا تنصیص را مطلقاً قبول نکنیم نکته این را به زاویه حجیت زدند. روشن شد؟ آنی که مطلقاً قبول می کند زاویه تعبد نگاه کرده است و آنی که مطلقاً قبول نکرده گفته نکته تعبد ندارد. اما اگر جزء شواهد قرار دادیم نه بحث می خواهد.

قطع را هم عرض کردیم پیش ما عقلایی باید باشد، نود درصد مقدماتش باید عقلایی باشد. ده درصد مال شخص است چون ما برای قطع حجیت ذاتی قائل نشدیم.

یکی از حضار: بالاخره هر کسی بعد از این که تتبع می کند بالاخره قطعی برایش حاصل می شود.

آیت الله مددی: بله وثوقی می آید. بله وثوق و قطع حجیت عرفی دارد قبول کردیم اما ذاتی نه. چون حجیت عرفی دارد شواهد را باید دید. قطعی که برای ایشان پیدا شده روی شواهد حساب می کنند. نود درصد مقدماتش عقلائی است. یعنی اگر واقعا با شواهد عقلائی بود حجیت به این معناست اما این که متن واقع باشد نه، و لذا این حجیت در جاهایی است که محل بحثشان در آن صور ذهنی است اما در فیزیک و شیمی کسی بگوید قطع پیدا کردم. خب هزار بار قطع باشد، آن جا حساب دیگری و عالم دیگری است. نجوم و آنها این که قطع پیدا شد، وثوق پیدا شد، این حرف ها آن جا ارزش ندارد.

به مناسبت کلمه تنصیص که در این جا آوردند چه افرادی که تنصیص را حجیت برایش قائلند و چه افرادی که برایش حجیت قائل نیستند به نحو اجمال خدمتتان عرض کردم. آن هایی که حجیت قائلند به جهت خبرویشان در این جهت و شناخت وضع و آنهایی هم که قائل نیستند آن اشکال معروف که لغوی موارد استعمال را می بیند. البته عرض کردم انصافا اوائل لغت این طور بود یعنی وقتی بادیه رفتند مثل سیبویه و کسائی می دیدند عرب چه گفت، مرادش چه بود آن را ضبط کردند. ابتدائش این بود. بعد اینها را مقایسه کردند، بعد عشائر را مقایسه کردند. بعد دیدند اینها مال کدام قسمت هستند. این عشیره مثلا لهجه اش چطوری است؟ این ها را بعدها تدریجا هی انجام گرفت و عرض کردیم این کار فنی و علمی اصولا در زمان بنی امیه ۸۱ سال بنی امیه کلا اتفاق نیفتاد. کل این مباحث از زمان بنی عباس شروع شد و تدریجا اوج شدیدی پیدا کرد. عرض کردیم بغداد واقعا مثلا قرن های سوم و اینها یکی از شهرهای عجیب دنیا بود. یعنی شما بزرگترین عرفای آن زمان مثل حلاج و جنید را در بغداد می بینید. بزرگترین محدثینشان مثل احمد ابن حنبل را در بغداد، یک چیز عجیبی است، بزرگترین فقها و بزرگترین محدث، در هر رشته ای شما بزرگترین صنعت ها، بغداد یک شهر عجیبی بود و خیلی در پیشرفت فکر و فرهنگ و تمدن، چون لغت یکی از شاخه های فرهنگ است، در این جهت خیلی تاثیرگذار بود و انصافا

.....

اصطلاحاً اول مکتب کوفه و بصره است، از قرن های سوم مکتب بغداد است، دیگه مکتب کوفه و بصره منحل می شود. حتی در اصطلاح نحوی ها مکتب کوفه و بصره منحل می شود. مکتب بغداد را تشکیل می دهد که یک مکتب جامعی است. سعی کرده بود از هر دو بگیرد لکن انصافاً مکتب بغداد بیشترش از بصره گرفت و انصافاً فرهنگ لغوی و ادبی کوفه مظلوم واقع شد حقا یقال. حالا وارد این بحث نشویم که کلاً از بحث خارج می شویم. به هر حال این اجمالاً راجع به تنصیص که در این جا آقایان نوشتند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين